

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

ای درخت گندم پیش تخت آدم سر بر آر.

ای آرزوی شهوت گندم به دل آدم در آی.

ای ملعون^۱ عنان و سوسه بر بالا دار^۲

ای هوا تو رهنمونی کن

ای آدم گندم مخور و صبر کن. ای صبر گرد آدم مگرد.

خدایا این چیست. تا آدم را از تخت ناز به خاک نیاز آریم و سر محبت آشکارا کنیم. ای بنده از معصیت پرهیز و گرد هوا مگرد. ای هوا تو عنان او بگیر.

ای دنیا تو خود را در دیده او جلوه کن. ای بنده صبر کن. ای صبر گرد او نگرد. بار خدایا این چیست؟ تا بنده را در تضرع آریم و صفت مغفرت خود پیدا کنیم. ای ابراهیم به درگاه نمرود رو و او را دعوت کن. ای نمرود تو چهار فرسنگ در چهار فرسنگ آتش برافروز و ابراهیم را در آتش انداز. ای آتش تو ابراهیم را نسوزان. بار خدایا این چیست؟ تا از آتش روضه ای سازیم و اثر خُلت آشکارا کنیم. ای خصم عاصی در قیامت عاصی را بگیر.

خصم عاصی مالک جهنم است. دشمن عاصی است. یعنی ای مالک جهنم.

ای عاصی نامه خود بخوان. ای شفیعان شما دم در کشید. ای زبانه وی را به آتش بر. این ملک تو وی را به آتش بسیار. این آتش تو وی را مسوز. بار خدایا این چیست؟ آری نخست قهر ربوبیت برانم، پس عنایت ازلی پیدا بکنم. ای سید صد هزار گناه از گرفتاران در گذارند که از فارقان یکی درنگذرند.

^۱. شیطان

^۲ یعنی و سوسه را شدید کن

یادآوری

آمدن انسان به دنیا از مرتبه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین یک حقیقت عظیمی است تا بسیاری از صفات و اسماء الهی تجلی پیدا بکند. و الا اگر این تحقق پیدا نکرده بود، بسیاری از اسماء الهی در کتم عدم ظهور باقی میماند.

در جلسات گذشته گفتیم اگر بخواهیم انسان را بشناسیم، باید بفهمیم که این از کجا آمده است، برای چه آمده است، به کجا دارد میرود.

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود، به کجا میروم آخر نمایی وطنم؟

« رحم الله امرئ علم من أين و فی أين و الی أين. »

قرآن کریم پاسخ میدهد: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین. یعنی انسان یک حرکت و سفر عظیم از مرتبه احسن تقویم به مرتبه اسفل سافلین دارد.

در بعضی از آیات دیگر، نیز آمده است: «فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین». وقتی او را تسویه کردیم و از روحمان در او دمیدیم، پس بر او سجده کنید. در این آیه علت سجده نفخ روح بیان شده است. بنابراین

از سویی علت سجده نفخ روح است (نفخ روح به معنای تنزل روح در وجود انسان)

از سوی دیگر حقیقت روح، حقیقتی است که ملائکه شئون آن روح هستند که ينزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده. ملائکه بواسطه روح نازل میشوند.

تعبیر «من روحی» نشان میدهد آن حقیقت الروح نسبت به انسان موثر است، یعنی الروح، خزانه ای است که نازل شده آن روح انسان است.

با این نگاه سایر اشتقاقیات روح مانند روح الامین، روح القدس، روحنا و ... معنا می یابند.

انسان در مسیر ذاتش نزولی بعد نزولی دارد که این نزول بعد نزول در مسیر قوس نزول مراتب حجاب های نوری انساناست. در ادامه هنگامی که به عالم دنیا و بدن میرسد، این بدن حجاب ظلمانی تلقی میشود.

برای حرکت نیز باید از بدن حرکت بکند، خرق حجاب ظلمانی بکند، و این آغاز سفر اوست. مسیر درون جان خودش است، و مقصد هم خود عالی اش میشود. خود عالی، این وجود عنصری محسوس فعلی نیست. خود

عالی آن وجود اطلاقی اش است که همان انسان کامل و امام است. پس انسان ها در مسیر وجودی خودشان به سمت امامشان دارند حرکت میکنند که آن امام میشود مطلق وجود همه انسان ها.^۳

خلاصه بحث این بود که انسان در حرکتش از خود نازلش در مسیر وجود خودش به سمت خود عالی اش دارد حرکت میکند و این راه را در عین حال خیلی آشنا و نزدیک میکند، در عین اینکه خیلی سخت میشود. انسان هر چیزی را که به خودش نزدیکتر است را کمتر میبیند. لذا خدای سبحان که قریبش با همه علی الاطلاق است، از شدت ظهور دیده نمیشود «یا من هو اختفی لفرط نوره، الباطن الظاهر فی ظهوره»

اما این ظهور، مادی نیست. بلکه ارتباط وجودی است. «هو معکم اینما کنتم» او محیط و مهیمن بر همه عالم است و همه عالم عین ربط به او هستند اما در عین حال انسان لحظه به لحظه با او مرتبط است که و ناله میزند «واحسرتا علی ما فرطت فی جنب الله» در قیامت روشن میشود که انسان آنجا میبیند که چقدر با اینکه عین ارتباط و ربط بوده است، چقدر در بُعد بوده است.

خلافت انسان

اولین مرتبه حجاب ظلمانی، حجاب تعلق به بدن است. بحث خلافت انسان و آدم و جریان هبوط در قرآن کریم در زیباترین بیان متکفل این امر است.

از دسته آیاتی که جریان انسان شناسی قرآنی را به شدت مطرح میکند و جزء مهمترین مباحث انسان شناسی قرآنی است آیات خلافت آدم و سجده ملائکه، تعلیم اسماء، و بعد تمرد شیطان و بعد هبوط شیطان و بعد هبوط آدم و بعد زندگی ارضی آدم است. این سیری است که از کجا آمده است، تا کجا رسیده است و از اینجا چطور میخواهد حرکت بکند. این سیر را ان شاء الله در این جلسه در خدمتش هستیم و آغازش میکنیم.

در سوره بقره از آیه سی ام میفرماید:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱)

^۳ برای مطالعه بیشتر درباره یکی بودن مبدأ، مسیر و معاد رک: المیزان، ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا تضرکم من ضل اذا اهتدیتم بیان کرده اند. برای آشنایی بیشتر با این بحث که «امام مطلق وجود انسان» رک رساله الولایه علامه طباطبائی.

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾^٤

خدای سبحان با یک زیبایی میخواهد خلقت انسان را رقم بزند. ملائکه را جمع میکند.^٥ خدایمیخواهد طرح جدیدی در عالم قرار دهد.

اذ قال ربك للملائكة، ال سر ملائکه یعنی همه ملائکه مخاطب خداوند بودند.

اینها را خدای سبحان مورد خطاب قرار داده است که انی^٦ جاعل فی الارض خلیفه. خطاب هم به ملائکه است که خودشان جزء دستگاه حاکمیت خدا هستند.

انی جاعل فی الارض خلیفه. نفرمود انی جاعل خلیفه فی الارض. یعنی عبارت «فی الارض» متعلق به خلیفه نیست زیرا اگر میفرمود انی جاعل خلیفه فی الارض، یعنی خلیفه ارضی بود. اما میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفه. بدین معنا که خلافت قید نخورده است، انسان خلیفه مطلق است، چه در عالم ارض چه در دیگر عوالم. قید «فی الارض» برای آن است که نشان دهد شروع و آغاز خلافت در ارض است. ظرف وجود خلیفه است نه قید. اگر ظرف باشد، یعنی در اینجا هست اما مقید به اینجا نیست. این ظرف وجود خلیفه است، نه قید وجود خلیفه. لذا آغاز خلافتش از اینجا است،

ملائکه از این جمله فهمیدند خداوند دو چیز را در کنار هم قرار داده است. یکی خلیفه و دیگری ارض. از سوی دیگر میدانند که ارض عالم حدود است، و اراده و قوای خلیفه نامحدود. خلیفه قائم مقام خدای سبحان با

^٤ برای آشنایی بیشتر با تفسیر این آیات از منظر امام خمینی رک: آداب الصلوه، مصباح الهدایه، وحی و نبوت از دیدگاه امام خمینی
^٥ باید دقت شود تعابیر جمع کردن و پخش کردن مربوط به عالم دنیا است. جمع و پخش ما این است که ما اگر اینجا باشیم، جای دیگر نیستیم. آنجا باشیم اینجا نیستیم. این برای دنیاست. آنجا نه زمان است که بگویید قبلش پخش بودند و بعد جمع کرد، نه مکان است که از جایی به جایی آورد. همه اینها را باید از ذهنمان بیرون بگذاریم. نه وضع است، نه محاذات است، نه کثرت عددی است. کثرت عددی اش را که بردارید خیلی چیزها برداشته میشود. کثرت عددی نیست یعنی ملائکه مثل ما یکی دوتا سه تا ده تا صدتا پانصدتا بنشینند کنار همدیگر. تفاوت آنها هم به مراتب وجودی و به افعالشان است، نه به اعداد. در انسانها و موجودات مادی تفاوت ها به اعداد و مراتب است. یعنی پیغمبر اکرم تفاوتش با ما هم به عدد است، همه به مرتبه وجودی است. اما ملائکه تفاوت هایشان به عدد نیست. کثرت عددی ندارند.

^٦ معنای قال نیز با نظریه ارواح معانی قابل فهم است. روح معنای سخن گفتن انتقال معناست، لازم نیست حتما دهان و صوت و هوا باشد. گاهی با اندام غیر زبان است و گاهی حتی بدون هیچ اندام.

^٧ در این آیه نفرمود انا. زیرا انی انتساب محض به خدای سبحاناست. انا، یعنی ما با دستگاه ربوبیتمان با اسماء و ... یا با نظام سببیت عالم؛ ولی اینجا میفرماید انی. از سوی دیگر اگر میفرمود انا یعنی شما هم داخلید. در حالی که انی یعنی شما داخل نیستید.

تمام اسماء کمالیه، با تمام جلوه های جمالیه و جلالیه اش و اسماء و صفاتش. خلیفه یعنی تمام آن اسماء و صفات کمالیه در وجود انسان به عنوان اذن الهی و اراده الهی قرار گرفته است. زیرا قرار است به واسطه خداوند تدبیر جهان کند.^۸ خلافت یعنی خلیفه کانال اعمال ولایت و اراده الهی میشود. ملائک دیدند استعداد و توان نامتناهی خلیفه در ارض محدود مستقر شده است و همین زمینه را برای معارضه و جنگ و دعوا فراهم میکند حتی اگر در عالم یک نفر باشد. معارضه و فساد رخ میدهد. چون قرار است یک نفر با توان نامتناهی در یک عالم متناهی قرار بگیرد. اسماء نامتناهی در وجود این امر محدود میخواهند ظهور کنند. همین ظهورات اسماء در وجود این به نزاع منجر میشود. چون همه نامتناهی اند، عالم متناهی است. همه عالم مظهر این اسم بشود، مظهر آن اسم نمیشود. حتی اگر مظهر این اسم هم شود به شکل تام مظهریت آن محقق نمیشود. چون این نامتناهی است. آن اسم دیگر هم مظهر میخواهد و

ملائک با درک این دو حقیقت بلافاصله این سوال را کردند...

قالوا اتجعل فیها یفسد فیها و یسفک الدماء

روایات در این باب چند دسته است. یک دسته روایات میفرمایند ملائکه، نظام وجودی موجودات سابق از انسان را دیده بودند که بعد هم منقرض شده بودند که اینها که در زمین بودند و کارشان به سفک و فساد کشید تا اینکه انقراضشان با همین فساد محقق شد. لذا وقتی خدا فرمود «فی الارض خلیفه» اینها چنین سوالی برایشان مطرح شد.

با این تفسیر، یک اشکال وارد میشود و آن اینکه آیا ملائکه قیاس کردند؟ یعنی خدای سبحان همانطور با همان شرایط است خلق کرده است؟ این دیگر طرح ندارد که انی جاعل فی الارض خلیفه. امر جدیدی نیست. اما در این طرح، گویی چیز جدیدی قرار است طرح شود.

ضمن اینکه اگر آدم ادامه قبلی ها باشد، دیگر تعلیم اسماء و ... ضرورتی ندارد.

بهترین تفسیر همان است که ملائکه دریافتند موجودی که توان و قدرت و اراده نامتناهی دارد، اگر در ارض مادی و محدود وارد شود فساد ایجاد میشود.

فرشتگان به خدای سبحان عرض کردند خلیفه باید حتما از عالم قدس باشد نه از ارض. «و نحن نسیح بحمدک و نقدس لک» در مقابل سفک و فساد که خصوصیات ارض است، تسبیح و تقدیس است. در عالم سبوحیت و

^۸ خلافت الهی با تفویض تدبیر و اختیارات متفاوت است. از جانب خداوند، تفویض معنا ندارد. تفویض برای وجودات هم عرض است مثلا کار خود را به دیگری تفویض میکنم و او هم به دیگری.

قدوسیت، هیچ فساد و نزاعی راه ندارد. مقصود ایشان این نیست که ما را خلیفه قرار بده. بلکه میگویند اگر بناست خلیفه باشد، خلیفه باید تشابه و سنخیت داشته باشد. سنخیت هم در جایی است که رابطه رابطه قدوسیت و سبوحیت باشد. ملک تمام وجودش سبوح و قدوس نیست است نه فقط زبان او.^۹

این بیان ملائک از ادب ایشان بود که گفتند تسبیح و تقدیس کننده ما هستیم و نگفتند ما خلیفه بشویم. خداوند متعال پاسخ داد قال انی اعلم ما لاتعلمون. یعنی علم شما حد دارد. هر چند علم ایشان هم حضوری است و عین ذاتشان است^{۱۰}، ولی با اینحال حد دارد. لذا وقتی میفرماید انی اعلم ما لاتعلمون، یعنی شما حد دارید. همه چیز را نمیدانید.

تعلیم اسماء

بلافاصله در آیه بعد میفرماید و علم آدم الاسماء كلها. خدای سبحان همه اسماء را به آدم تعلیم داد. پس اولین معلم خدای سبحان است و معلم ثانی در این آیه، مظهریت آدم سلام الله علیه است. لکن حضرت آدم مظهریتش در یک حقیقت ظاهری است که انسان کامل است و فرد اتم انسان کامل هم پیغمبر ص است. فرد ظاهر آن هم میشود آدم سلام الله علیه است که اگر میخواهد خلیفه باشد، باید همه اسماء و صفات را واجد باشد تا خلافت الهیه معنا بدهد. این هم دلیلش است. اگر قرار بود فقط یک عده ای جایگزین عده دیگری بشوند، به علم آدم الاسماء، نیاز نبود.^{۱۱}

در ادامه میفرماید «ثم عرضهم^{۱۲} علی الملائکة»

ثم عرضهم علی الملائکة. همه اینها را بر ملائکه عرضه کرد.

^۹ اینکه ذکر آنها سبوح قدوس رب الملائکة و الروح است، بدین معناست که سبوح قدوس تمام وجود ملک است. و این امر متفاوت است با وجود انسان که گاهی ذکر یک چیزی است و وجود او چیزی دیگر. بین زبان سرمان و زبان سرمان ممکن است تهافت باشد. ذکر تمام حقیقت ملائکه است. و در چنین عالمی فساد و خونریزی نیست، تمام سبوحیت و قدوسیت است.

^{۱۰} بیشتر علوم انسان حصولی است یعنی زائد بر ذات او و مهمان اوست و از او جداشدنی است. ولی صفات ملائک چنین نیست. علم حضوری سعه وجود ایجاد میکند به همین دلیل پیامبر فرمود: رب زدنی علما. یعنی خدایا من را زیاد کن از جهت علم. نفرمود «رب زد علمی» خدای علم مرا زیاد کن.

^{۱۱} حقیقت علم به اسما و صفات در آدم ع محقق شد ولی طبق سخن علامه، یک واقعیت خارجی است که برای نوع وجود انسان است. هر حقیقتی اگر اما اگر در مورد فردی از افراد انسانی یا هر فردی از افراد نوعی محقق شد، برای تمام آن نوع این امکان پذیر است. حداقل استعدادش در دیگران هم هست.

^{۱۲} ضمیر راجع به اسماء مذکر آمده است، و مشعر به آن است که این اسماء حیات و شعور دارند.

از مجموع گفتگوهایی که درباره علم و تعلیم و انباء اسما مطرح شده این نکته هم فهمیده میشود که ملائک خلافت، علم است. آنچه ادم را مستحق خلافت کرد علم او به اسماء الهی بود. ملائکه دریافتند که تفاوت اصلی بین ایشان و آدم که او را خلیفه ساخت، مسئله علم است.

فقال انبثونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین.

یعنی اگر شما گفتید نحن نسبح بحمدک و نقدرس لک، و از این کلام استشمام میشد که ما لیاقت خلافت را داریم، اگر شما میگویید که خلیفه باید کسی باشد که با مستخلف نزدیک باشد، مشابه باشد، اسماء را بداند، اگر شما میدانید، بگویید. إن کنتم صادقین یعنی اگر اسماء را میدانید بگویید.

قالوا سبحانک^{۱۳} لا علم لنا الا ما علمتنا، ما علممان همانی است که شما به ما تعلیم دادی. ما علم دیگری نداریم. این بیان، اظهار حدشان است. لذا در روایت دارد که لا ذوا بالعرش. پناه بردند به عرش به خاطر استغفار. البته در آنجا گناه محقق نشده است، (لا یعصون الله ما امرهم) اما چون حدشان را دیدند به خداوند پناه بردند.

اسماء الهی

در روایات، مراتب متعددی برای اسماء بیان شده است. در برخی از آنها اشاره شده است که مقصود اسماء ظاهری اشیاء بوده است. البته باید توجه داشت مقصود لفظ اسماء نیست. اگر هم به اشیاء اشاره شده است، منظور حقیقت اشیاء در خزائن الهی^{۱۴} است. این خزائن حقایقی دارای علم و شعور هستند، و گرنه اشیاء مادی علم ندارند. از سوی دیگر اگر آدم فقط الفاظ را میدانست، دایره المعارفی از الفاظ بود و ملائکه هم مانند او دایره المعارفی از الفاظ میشدند. این امر با حقیقت عالی خلافت فاصله دارد. ملائکه اعظم از این بودند که در درس اعتبارات لفظیه باشند. فهم و ارتباط در ملائکه به شکل رابطه وجودی است نه به نحو لفظ اعتباری. ما

^{۱۳} مقصود از تسبیح، تسبیح مطلق است، مثل جریان یونس که گفت «لا اله الا انت سبحانک» و درباره او گفته شد: «لولا ان کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون»

^{۱۴} ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم.

چون نمیتوانیم آنطور رابطه برقرار کنیم مجبوریم مقاصدمان را با الفاظ بیان بکنیم. لذا اینکه اسماء فقط الفاظ باشند، قطعاً با قرائن و دلائل قابل قبول نیست.

سوال: اینکه میفرمایید تمام اسماء و صفات الهی در او قرار داده شد، با علم آدم الاسماء چطور جمع میشود؟

پاسخ: خدای سبحان میگوید میخواهم این را قرار بدهم. بعد در پاسخ به اینکه این را چطور قرار دادی، تبیین میکند که علم آدم الاسماء. چون زمان در آنجا مطرح نیست. بیان ترتیب به منظور دیگری است. نه اینکه آدم خلق شد، خلیفه شد، تعلیم اسماء را نداشت، بعداً خدا مجبور شد اسماء را تعلیم کند تا ملائک اعتراض نکنند. منتها وقتی میخواهند این نظام وجود را برای ما بیان کنند ناخواسته ترتب زمانی و گفتگوها و ... طرح میشود. برای بیان آن حقایق در این مرتبه نازل، در قالب الفاظ تنها لفظی که میتوانست این حقایق را بیان کند همین الفاظ بود.

پرسش و پاسخ:

سوال: میتوانیم بگوییم چون ملائکه اشراف به عالم ماده داشتند پس آن اسماء اسماء اشیاء نبوده است؟

پاسخ: اصلاً در آن عالم اسماء اشیاء به معنای اسمائی که انسان بعد از آمدن به زمین فهمید نبوده است.

اسامی فعلی اعتباراتی است که انسان پس از زندگی اجتماعی، الفاظ را برای حقایق قرار داد کردند. که از این به بعد به این شیء بگویند اب، به شیء دیگر خاک و ... تا قبل از هبوط به زمین چنین اعتبار و قراردادی معنا نداشت.

سوال: آیا خداوند سخن ملائکه درباره فساد عالم را تأیید کرد؟

پاسخ: خدا حرف ملائکه را نفی نکرد نگفت چنین نیست که فساد کند. خداوند سخن ایشان را مسکوت گذاشت، رد و تأیید نکرد. بدین معنا که بعضی از افراد نوع انسانی دچار فساد میشوند. لکن حقیقتی را ارائه کرد که ملائکه هم خلافت انسان را تأیید کردند.

سوال: طلب نامحدود کمالات در عالم محدود مادی چطور منجر به فساد میشود؟

پاسخ: وقتی کسی طلب نامتناهی داشته باشد دیگر جا برای غیر نمیگذارد. امام رحمه الله فرمودند اگر آقای کارتر بر همه عالم زمین هم حاکم بشود، کرات دیگر را هم میخواهد. چون نامتناهی طلب است. بعد از آنکه در مصداق اشتباه کرد، شهوتش و غضبش نامتناهی خواهد شد. آمریکا همینطور است. استکبار به همین معناست.

سوال: ملائکه با داشتن درجات متفاوت، چگونه اینجا جمع بسته شدند؟ آیا همه این سوال را داشتند؟ هنوز هم این سوال را دارند؟ ولی این ربط را ندیدند و حس نکردند؟

پاسخ: سوال برایشان حل شد. یعنی سفک و فساد نسبت به نوع انسان درست است. اما اشخاصی از این نوع هستند که تا مرتبه خلیفه رشد میکنند. بعضی از اشخاص هم در مرتبه سفک و فساد میمانند. برخی در مرتبه استعداد میمانند و برخی به فعلیت نهایی رشد میرسند و برخی به فساد و سفک میرسند.

سوال: اگر ملائک شأن انسان هستند، چگونه ممکن است شأن قبل از ذی شأن موجود باشد؟

پاسخ: آنجا زمان نیست. چون خلق الله الارواح قبل الابدان بالفی عام. خلق حقیقت وجودی اشیاء، نظام روحی شان قبل از ابدانشان است.

سوال: قبل از انسان رشد نداشتند؟

پاسخ: مقامشان ثابت بوده است. لذا شیطان هم در بین ملائک عبادت میکرد. حتی شقاوت از سعادت تمیز نداشت.

سوال: شش هزار سال عبادت میکرد تغییر رتبه نداشته است؟

پاسخ: چون ابلیس از جن بود، و جن استعداد دارد، ترفیع و سقوط دارد. چون سقوط هم پیدا کرد. ملائکه سقوط نداشتند، اما بواسطه تعلق به انسان رشد کردند. ابلیس هم با تعلق به انسان هابط میشود. لذا انسان هایی از شیطان بدتر میشوند. همچنان که انسان هایی از ملائک برتر میشوند. یعنی هم انسان ها از ملائک برتر میشوند، هم انسان ها از شیطان پست تر میشوند.

سوال: حقیقت نوری که فرمودید هرچقدر تنزل پیدا بکند همه آن حقیقت را دارا هست به نحو کدر.

پاسخ: استعداد و نازله.

سوال: اینکه ما بگوییم سبحان الله، آیا همه آن حقیقت بیان شده است؟ ولی به صورت نازله؟ حتی در این لفظ؟

پاسخ: صوت و لفظ در حد لفظ نازله است. اما لفظ هیچ گاه خودش مقصود بالذات نیست. از یک معنا حکایت میکند. اگر پیغمبر میفرماید سبحان الله، با اینکه من میگویم سبحان الله متفاوت است. تسبیح پیامبر، امام و پیشوای تسبیح ملائک میشود. ملائکه به تبع او تسبیح میکنند. سَبَحْنَا و سَبَّحْتَ الْمَلَائِكَةُ، اما ما سبحان الله میگوییم وجودمان هم جای دیگر است. خودمان هم تابعش نیستیم، چه برسد که ملائکه تابعش بشوند. همه عالم وجود به تبع پیغمبر تسبیح میکنند. پس در سبحان الله لفظی هم این هست، اما بنا بر این است که این سبحان الله قائم به

چه کسی باشد، متفاوت میشود. قائم به پیغمبر باشد یا قائم به بنده باشد. سبحان الله به تنهایی بدون قیام به افراد معنا پیدا نمیکند.

سوال: در مسیر شقاوت هم اطلاق معنا دارد؟ انسان شقی به سمت اطلاق شقاوت پیش میرود؟

پاسخ: اطلاق شقاوت در مقابل اطلاق سعادت است. یعنی امامی که مطلق سعادت است، هر مرتبه نبود کمال او یک مرتبه شقاوت میشود. نبود همه کمالات او میشود همه مراتب شقاوت. لذا انسان شقی محض در مقابل کامل امام مطلق است. لذا اشقیاء هر دوره ای در حد آن نبی در جانب شقاوت بودند. اشقیاء در دوران نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از جهت شقاوتشان در حد نبی خاتم بودند. شقاوت اینها بالاتر از شقاوت قبلی ها میشود. اشقیاء در مقابل حقند. چون حقیقت شقاوت عدمی است. یعنی یک استعدادی را که باید به کمال و سعادت میرسید از بین برده است. بنابراین شقی مطلق در مقابل سعید مطلق قرار بگیرد.

سوال: چطور جعل به ظلمات خورده است؟ جعل به عدم که نمیخورد.

پاسخ: جعل به تبع است. ظلمت نه به معنای عدم مطلق. ظلمت به معنای نبود نور. عدم و ملکه است. وقتی عدم و ملکه باشد به معنای استعداد است. یعنی استعداد. استعداد جعل میخواهد. پس اگر میگوییم ظلمت، این ظلمتی است که امکان نور هست. در جایی که نور مقابلش امکانش هست. این ظلمت به لحاظ نبود آن نور است. لذا جعل معنا میدهد. چون نبود آن نور خاص است.

لطایف:

چیستی ملائکه

ملک چیست؟ ملائکه مدبرات عالمند. یعنی مدبرات تمام عوالم نه فقط عالم مادی، ملائکه هستند. ملائکه قوای وجودی عالمند و عالم را تدبیر میکنند. تمام این نظام احسن الهی در عالم مادی و نظام مثال و نظام عقل همه تحت تدبیر مراتب ملائکه اند. همه این ملائکه علتند برای عالم.

سوال ملائکه

ملک ذهن ندارد و تمام علومش علوم حضوری است. بنابراین سوال مدنظر هم، سوال تکوینی است. نه اینکه وقتی خدا فرمود فکر کردند و چیزی به ذهنشان آمد. این سوال که در وجود اینها محقق شد که جمع بین این

دوتا چگونه است، اسمش را میگذارند سوال استیضاحی، سوالی که طلب وضوح کردند از خدای سبحان. البته سوال استیضاحی هم نسبت به ملائکه غلط است. چون جهل به علم آنجا تبدیل نمیشود. چون ملائکه قوه ندارند که بخواهد به فعلیت تبدیل بشود.

سوال در آنجا مطابق خودش است. به این شکل نیست که اینها فکر کردند، بعد با لب و دهانی سوال کردند. چون زمان و مکان نیست.

با توجه به نظریه ارواح معانی میتوان این مسئله را تبیین کرد. که روح سوال کردن، درخواست کردن است. هر موجودی زبان وجودش درخواست از پروردگار است. «یسئله من فی السماوات و الارض» همه عالم دائم دارند سوال میکنند از خدا، و خداوند هم اجابت میکند.

حجابهای نورانی

حجاب های نورانی تنزل وجود هستند، همان بحثی که در تنزل و نزول گفتیم، تجلی را گفتیم که هی نازل میشود، تنزل وجود هستند، اما محجوب شدنشان و پوشیده شدنشان با حقیقت وجودی است فقط. پوشیده شدن و محجوب شدنشان فقط به حقیقت وجودی است. اما در حجاب های ظلمانی پوشیده شدن به اعدام است. پوشیده شدن به اوهام است. پوشیده شدن به اعدامی است که در جانب عمل، در جانب وجود، در جانب وجود یعنی بدن، در جانب اوهام و ... یعنی اخلاق، معاصی، اعمال و در جانب اعتقاد باطل، محجوب شدن در مرتبه حجب ظلمانی به اعدام است، به اوهام است. اما محجوب شدن در حجاب های نورانی به نفس وجود بود. یعنی عالم عقل، عالم مثال، اینها وجودند، اما نازله وجود خزانند. و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم، آن نازله ها وجودی هستند. اما آنجایی که پای اعدام وسط می آید، حجاب ها ظلمانی میشود.

عصمت ملائکه

در قرآن درباره ملائکه گفته شده است که «یفعلون ما یومرون» یعنی اگر امر الهی محقق شود، بی درنگ فعل محقق میشود. هیچ تردید، تفکر، محاسبه و سنجشی وجود ندارد. امر فعلی همان و امثال همان.

شخصی از آیت الله بهجت درباره علت تنبلی در نماز شب سوال کرد. ایشان با تندی فرمودند این روایات در فضیلت نماز شب، راست است یا دروغ؟ اگر راست است، جایی برای تردید و تنبلی نیست. گویی آیت الله بهجت، هر آنچه در روایت میدیدند را به منزله واقع تلقی کرده و هیچ تردید و تأملی در آن ندارند. ملائکه نیز چنین وجودی دارند که در وجود آنها میان امر الهی و امثال هیچ فاصله ای نیست.

تعلیم، عرض و انباء اسماء

طبق تعبیر قرآن درباره ملائکه که «و ما منا الا له مقام معلوم» مقام هر کدام از ملائکه معلوم و مشخص و ثابت است. آنجا تغییر راه ندارد. پس نمیتوانند تعلیم پذیر باشند. چون هر چیزی که برایشان امکان پذیر بوده است دارند. به همین دلیل خداوند درباره ایشان فرمود «عَلَّم» بلکه فرمود «عرضهم» یا «انبتهم» که انباء و عرض غیر از تعلیم است.

اگر ملائکه مقام معلوم دارند، چطور میشود چیزی بر ایشان عرضه کرد که نمیدانند و بفهمند که نمیدانند؟ همین که بفهمند که نمیدانند خودش یک علم است. پس اگر اینها از اول همه آنچه برایشان امکان پذیر بوده است محقق بوده است، چطوری فهمیدند که نمیدانند؟ فارابی در فصوص بیانی دارد. (در فص ۱۹ یا ۲۰) که ملائکه یک وجود ذاتی دارند، ذاتشان است، قبل از اینکه آدمی باشد، ملائکه مدبرات عالم بودند. یک وجود ربطی هم دارند. وقتی نسبت به انسان رابطه برقرار کردند، که جزء وجود انسان و شأن وجود انسان میشوند و از طریق انسان کمالات پیدا میکنند. هر چیزی در عالم، تمام هستی، یک وجود ذاتی دارد. سنگ، چوب، درخت، میوه، حیوان، همه اینها یک وجود ذاتی دارند. در این وجود ذاتی، مقامشان معلوم و ثابت است. اما وقتی این موجودات مرتبط با انسان میشوند، به تبع انسان و همراه او بالا میروند. وجود ربطی شان، ثابت نیست. ثابت بودن مقام معلوم ناظر به وجود ذاتی آنهاست. حضرت آیت الله حسن زاده هم در «نصوص الفصوص فی شرح الفصوص»، یک شرح اجمالی کرده اند.

آیات مرتبط با بحث هبوط:

آیاتی که در ارتباط با جریان هبوط است در هشت جای قرآن آمده است. در هشت سوره آمده است. سوره بقره که در همین جاست، سوره اعراف آیات ۱۰-۳۰، سوره طه آیات ۱۱۵-۱۲۷، سوره ص آیات ۷۱-۸۵، سوره حجر آیات ۲۶-۴۳، سوره اسراء آیات ۶۱-۶۵، سوره کهف آیات ۵۰-۵۸، سوره اعراف هم اشاره ای بهش آمده است نه با صراحت. آیات را ببینند. جای دیگری هم هست.